

نشست بررسی و واکاوی نگاه عرفای نجف به مساله حکومت و سیاست

آیت‌الله شیخ علی رضایی تهرانی

مجمع عالی حکمت اسلامی مشهد

۱۳۹۸/۰۴/۲۰ هجری شمسی

۱۴۴۰/۱۱/۰۸ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرٌ مُوقِفٍ وَمُعِينٍ.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَآلِهِ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَعْدَاءِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ لِقَاءِ اللَّهِ؛»

«قال الامام امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام: «هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَبِأَشْرُوحِ الْيَقِينِ وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ الْمُتَرْفُونَ.»»

در این نشست به مسئله بررسی و واکاوی نگاه عرفای نجف به مسئله حکومت و سیاست می‌پردازیم؛ ابتدا مقدماتی را جهت بهتر مطرح شدن بحث ذکر می‌کنم؛

مقدمه اول، یکی از اتهامات تصوف و عرفان از دیرباز، دوری از اجتماع و نگاه منفی به حکومت و سیاست بوده است. ریشه این اتهام، آموزه‌هایی همچون عزلت، کتمان سر، دوری از ابناء دنیا، دوری از عوامل تشویش خاطر و یا لزوم جمعیت خاطر، صمت، ترک جدال و مرء حتی به حق، دوری از اجتماع مسلمین حتی در مسجد و پناه‌بردن به مراکز اختصاصی به نام خانقاه، دیدن صور برزخی و امثال ذلک می‌باشد. یعنی این مفاهیم که در تصوف یا عرفان یا هر دو وارد شده، الهام‌بخش این شده است که انسان صوفی عارف، از اجتماع به دور است و نگاه منفی به حکومت و سیاست دارد.

مقدمه دوم، ما از طرفی دیگر و در تراث عرفانی و تصوف، تأثیرگذاری برخی از نحله‌های صوفی یا عرفانی را در بحث سیاست و حکومت، در حد اعلا می‌بینیم. از گذشته، ورود باطن‌گرایی مثل نحله اسماعیلیه، یا تصوف و صوفیانی مثل شیخ صفی اردبیلی و جریان صفویه در سیاست که در این مورد اخیر به ایجاد حکومت شیعی در کشور ایران منتهی شد، همچنین تأثیرگذاری نحله‌ها و طوایف صوفی یا عرفانی مانند کبرویه، عطار نیشابوری و جنگ با مغول‌ها و نیز سربرداریه، در سیاست و حکومت قابل‌انکار نیست و لذا این سؤال رخ می‌نماید که "نگاه صوفیان و عارفان به مسئله حکومت و سیاست چیست؟"

مقدمه سوم، می‌دانیم که طبق گفته مرحومین مجلسیین (محمدتقی و محمدباقر علیهما الرحمه) و طبق گفته شیخ بهایی، جریان تصوف و عرفان، هم در اهل سنت ریشه دار است و هم در میان شیعه. از نظر خاص مرحوم سید حیدر آملی که تصوف را عین تشیع و تشیع را عین تصوف می‌داند که بگذریم، از نگاه تاریخی این که در هر دو طایفه بزرگ اسلامی شیعه و سنی، ما از تصوف بهره داریم قابل‌انکار نیست.

یک سنی، حاکم را گر چه ظالم باشد، اولوالأمر می‌داند و با روایات جعلی «أطع أميرك وإن كان ظالماً»، یا «و ان اوجع ظهرك»^۳، مصداق «{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا} أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۴ می‌داند و یک شیعه به تعبیر شیخ انصاری در مکاسب، فروشنده نخ به خیاطی که برای یک حاکم ظالم لباس می‌دوزد را از اعوان و اعیان ظلمه و جهنمی می‌داند.

بنابراین، طبیعی است که نگاه مذهبی و دینی می‌تواند در بحث ما تأثیرگذار باشد.

مقدمه چهارم، در شیعه، عارفان و صوفیان دودسته هستند؛ مجتهدان و متخصصان در فقه و عامی‌ها. البته در مجموعه عرفان و تصوف چنین است.

ما در تراش صوفی، فردی را به نام حبیب اعجمی داریم که حتی نام خود را نمی‌تواند بنویسد.

طبیعی است که در بحث ما اجتهاد فقهی مجتهدان، یا رأی مرجع تقلید عارفان و صوفیان که از عوام‌اند، در مسئله نقش خواهد داشت.

مقدمه پنجم، مقصود از عارفان نجف یا عرفای نجف، سلسله منتهی به مرحوم سید علی آقای شوشتری و آن فرد به‌ظاهر جولای ۵ است و این اصطلاح جدیدی است که در حوزه‌های علمی جاافتاده است. پس مقصود از عرفای نجف، همه عارفان خطه نجف نیستند. مثلاً مرحوم بحرالعلوم، مرحوم ملا عبدالصمد همدانی و مرحوم سید حیدر آملی، از عرفای نجف هستند؛ اما در این بحث موردنظر نیستند، زیرا همان‌گونه که در سطور فوق اشاره کردم، مقصود ما از نگاه عرفای نجف به مسئله حکومت و سیاست، اصطلاح عرفای نجف یا عارفان نجف، در این مصطلح اخیر است.

مقدمه ششم، ما در عرفای نجف نیز دو گونه انسان داریم: شخصیت‌های فقیه مانند مرحوم ملا حسینقلی همدانی، مرحوم آقا سید احمد کربلایی و مرحوم ملکی تبریزی و کسانی که عوام هستند و متخصص در فقه نیستند؛ مانند مرحوم آقای حداد، مرحوم تولایی و امثال‌ذلک.

طیفی از شاگردان مرحوم آقای قاضی از اهل علم نبودند و مثلاً برق‌کار و یا معمار بودند.

طبیعی است که اگر نگاه غیرمتخصصان، به مسئله حکومت و سیاست بخواهد موردتوجه قرار بگیرد، یا باید با این زاویه دیده شود که رأی آنها به‌تبع رأی مرجع تقلیدشان چه بوده است و یا اگر می‌خواهیم از زاویه عرفانی بررسی کنیم، باید ببینیم تأثر آنها از حالات عرفانی و دریافت‌های شهودی‌شان در این مسئله چه اقتضا کرده است؟

مقدمه هفتم، جای این سؤال و یا این شبهه هست که اگر مقصود از عارفان نجف، تیره فقهای عارفان است، علی‌القاعده بحث، روی این گروه متمرکز است، قهراً این سؤال پیش می‌آید که دو عنوان بر عارفان فقیه نجف بار است؛ عرفان و فقه.

نگاه آنها به این مسئله بما آنهم فقیه در بحث ما ارزشی ندارد، چون هر فقیهی نسبت به حکومت و سیاست اجتهاداً رأی دارد.

بنابراین، نگاه آنها به‌عنوان عارفان نجف می‌ماند که آن هم می‌تواند کم‌اثر باشد، چون هر عارفی می‌تواند با تأثر از شهودات عرفانی در این مسئله رأی داشته باشد. در نجف زندگی کردن اثری در بحث ما ندارد.

خلاصه اینکه این بحث را چه ثمره‌ای است و ثمره‌اش کجا ظاهر می‌شود؟

در جواب این سؤال باید یاد کنیم از اینکه تمام بحث در این است که این سلسله‌ای که به مرحوم جولای و سید علی شوشتری منتهی می‌شود و در اصطلاحی نوپدید به نام عرفای نجف نامیده می‌شود و فی‌الجمله به‌گونه‌ای معاصر یا نزدیک به ماست، فقهای این سلسله شریفه با تأثر از دریافت‌های درونی و شهود باطنی یا با تأثر از عرفان، چه نگاهی در نگاه فقهی‌شان در مسئله حکومت و سیاست پیش آمده است؟

به دیگر سخن، اگر به‌تصریح مرحوم شهید مطهری، فتوای فقیه دهاتی بوی دهات می‌دهد و فتوای فقیه شهری بوی شهر و تا این اندازه، تأثیرگذاری وجود دارد، این سؤال مطرح می‌شود که فتوای فقیهی که در مکتب عرفانی مرحوم ملا حسینقلی همدانی تربیت شده، بر مسئله سیاست و حکومت و مسائل اجتماعی، در چه حد بوده و در چه حد است؟

و می‌دانیم که عرفان و عرفای نجف، امروزه در قرائتی که مورد طرح و بررسی است، به تعبیر شهید مطهری شاخصه‌هایی دارند که این شاخصه‌ها آنها را در سلسله عرفای شیعی به‌عنوان یک گروه خاص مطرح می‌کند. مرحوم شهید مطهری، حضرت استاد آقای فنایی اشکوری و جناب حجت‌الاسلام‌والمسلمین محمدحسن وکیلی اخیراً در بعضی از نوشته‌های خود به این بحث پرداختند.

بنابراین، جواب سؤال مشخص شد. بحث ما در عرفای نجف است که شاخصه‌های خاصی دارند و اگر بخواهیم به شاخصه‌های ممیزه عرفای نجف بپردازیم، احتیاج به یک نشست علمی دارد.

امروزه در عرفان شیعی یک پدیده به‌حساب می‌آیند و بحث در این است که این عرفای شیعی که فقیه هستند،

دریافت‌های شهودی و عرفانی و معرفتی‌شان چه نقشی در نگاه آنها به سياست و حکومت ایجاد کرده است؟

مقدمه هشتم، در سالکان و عارفان نجف که از فقها هستند، ما دو قسم انسان داریم: انسان‌هایی که مشتبه هستند، مثل مرحوم آقای قاضی که از مشهورترین عارفان فعلی جهان شیعه به حساب می‌آید و عارفانی که گمنام هستند مثل مرحوم نائینی.

حضرت آیت‌الله بهجت به بنده فرمودند: «من سیزده یا چهارده ساله بودم که به نجف مشرف شدم، آن قدر کوچک بودم که وقتی پشت سر مرحوم آقای نائینی در حرم مطهر می‌خواستیم نماز جماعت بخوانم، یک چهارپایه‌ای آنجا بود، احساس کردم اگر بروم داخل این چهارپایه، سرم به سقف نمی‌رسد. در آن نمازی که پشت سر ایشان خواندم فهمیدم جناب آقای نائینی اهل مراقبه و عرفان است. بعداً که شاگرد رسمی ایشان در فقه و اصول شدم، دیدم بله درست فهمیده بودم، جناب آقای نائینی اهل مراقبت است.»

ما از مرحوم نائینی کتاب تنزیه المله و تنبیه الامه را داریم. آن ورود فنی به بحث سياست و حکومت را داریم با اینکه مرحوم نائینی جزو عرفا و سالکان گمنام نجف است و شناسنامه‌دار و مشهور به عرفان نیست، با اینکه یک متخصصی مثل مرحوم آیت‌الله بهجت ایشان را اهل معرفت می‌داند.

مقدمه نهم، در این نوشتار به دو جهت به نگاه مرحوم امام خمینی (قدس سره الشریف) به حکومت و سياست نمی‌پردازیم.

جهت اول این است که با اینکه ادعا شده مرحوم امام امت (رضوان‌الله تعالی علیه) نزد مرحوم ملکی تبریزی شاگردی سلوکی داشته‌اند، ولی این ادعا طبق نقل مقام معظم رهبری ادعای صادقی نیست.

مقام معظم رهبری نقل کردند که من از مرحوم امام خمینی (رحمت‌الله علیه) پرسیدم: آقا! شما پیش مرحوم ملکی تبریزی شاگردی کردید؟ با یک تأسفی فرمودند: «نه متأسفانه! من یک جلسه در درس ایشان حاضر شدم، چون آن زمان در خدمت مرحوم آقای شاه‌آبادی غرق در بحث‌های عرفان نظری بودیم، جلسه ایشان مرا نگرفت و دیگر شرکت نکردم.» و مرحوم امام خمینی (رحمت‌الله علیه) از این جهت احساس ضرر می‌کردند. بعدها ایشان به سبب ارتباط با مرحوم آقای بهجت (رحمت‌الله علیه)، با مکتب عرفای نجف آشنا شدند و یک ملاقات هم با مرحوم آقای قاضی (رحمت‌الله علیه) داشتند، آن ملاقات مشهور با داستان مشهورش، ولی ما ایشان را در ذیل عرفای نجف که به مرحوم سید علی آقای شوشتری (رحمت‌الله علیه) منتهی می‌شود، در ذیل این سلسله و رشته نمی‌بینیم.

و جهت دوم، اینکه راجع به نگاه این بزرگ‌مرد عالم تاریخ به سياست و حکومت، آن قدر گفته شده و نوشته شده است که در این بحث نیاز به پرداختن آن نیست، گرچه به نظر ما آنچه گفته شده لازم بوده و هست؛ اما کافی نیست.

مقدمه دهم، بر حسب بررسی اجمالی که در عنوان بحث موردنظر داشتیم، تحقیقی حتی در حد یک مقاله در این زمینه ندیدم و فقط نسبت به بعضی از افراد این سلسله شریفه، تک‌نگاری‌هایی که بعضاً قوی است داریم.

مقدمه یازدهم، فضای نجف در دوره عرفای نجف، فضای بسته و بی‌خبری است. اگر خاطرات مستر همفر را جعلی ندانیم (در صحت و سقم خاطرات مستر همفر اختلاف است و بعضی آن را جعلی می‌دانند)، گزارشی که او از فضای نجف دارد، مشخص می‌کند که چقدر فضا بسته و دور از مباحث سیاسی و حکومتی و اجتماعی است. در همین دوره اخیر که چند بار مرحوم امام خمینی (قدس سره الشریف) فرموده بودند: حوزه نجف مرده است، حوزه نجف خواب است.

حتی اگر خاطرات مستر همفر را هم در نظر نگیریم، تمام گزارشاتی که تاریخی و میدانی از آن دوره نجف داریم، نشانگر این است که جو غالب حوزه، جو بی‌خبری از جهان و دوران و زمان است. یعنی «{قال الإمام الصادق علیه السلام: {العالم بزمانه لا تهجر عليه اللوايس ۰۶}» بر نجف صادق نیست.

وقتی در چنین فضایی، نگاه عرفای نجف را به سياست و حکومت می‌بینیم، تازه متوجه می‌شویم این بزرگواران چقدر درخشیدند.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در نظیر این مطلب فرمودند: «اگر حوزه‌های رسمی می‌بود، اساتید قوی می‌بودند، هم‌درس‌ها و هم‌بحث‌های قوی می‌بودند و از این حوزه‌ها و اساتید و هم‌درس‌ها و هم‌بحث‌ها، ابن سینایی بیرون می‌آمد، باز هم عجیب بود. با این که ابن سینا نه یک استاد دیده و نه حتی یک هم‌بحث و هم‌درس داشته است،

بلکه برای درس خواندن نزد هر استادی رسیده، روز اول آن آقا استاد بوده، روز دوم هم بحث ابن سینا شده و روز سوم شاگرد ابن سینا شده است و گفته شما مطالعه کنید و به ما درس بدهید. حالا می شود فهمید ابن سینا یعنی چه کسی!»

هدف بنده از ذکر این مطلب این است که بگویم اگر ما حوزه نجفی مثل قم امروز داشتیم، حالا از مثل قم امروزی، سید جمال الدین بیرون می آمد، می گفتیم بعید نیست؛ ولی جای تعجب است که از حوزه آن زمان با دوری عجیبش از مسائل سیاسی، با تأثیرگذاری ملا حسینقلی همدانی، سید جمالی بدرخشد.

مقدمه سیزدهم، برای کشف نگاه یک شخصیت علمی به یک موضوع، راه های متعددی وجود دارد که پنج راه را در اینجا ذکر می کنم. مثلاً من می خواهم نگاه مرحوم آقای میلانی را به مسئله حکومت اسلامی بیابم.

راه اول، صرف تصریح خود این شخصیت به رأی خودش است، آن هم بدون تفصیل. یک شخصیتی می گوید رأی من در این مسئله این است، ولیکن ما هیچ جا در آثارش تفصیل و توضیح نمی بینیم. راه دوم، تصریح خود این شخصیت به همراه بحث علمی و بررسی تفصیلی است. مانند کاری که مرحوم نایینی در تنزیه المله کردند.

راه سوم، گزارش نزدیکان آن شخصیت می باشد. اعم از نزدیکان نسبی، فرزندان، اهل البیت که «آدری بمافی البیت» هستند، و چه نزدیکان علمی و روحی، مثل شاگردان، زیرا بعضی از مطالب سینه به سینه نقل می شود. راه چهارم، عملکرد فردی است.

ما می خواهیم ببینیم این آقا مثلاً به سیاست و کارهای انقلابی و به کارهای حکومتی اعتقاد داشته است یا خیر؟ در این باره، شهید قدوسی را مثال می زنم. شهید قدوسی جزو این سلسله شریفه و اهل سلوک و عرفان است. وقتی چنین شخصیتی دادستان کل کشور شود، متوجه می شوید و عملکرد، نگاه را نشان می دهد. راه پنجم، نگرش ها و عملکردهای دست پروردگان و متأثران از یک شخصیت است.

مثلاً علامه طباطبایی است. می آیم سراغ شاگردان ایشان مانند شهید بهشتی، شهید مطهری، شهید مفتاح و علامه طهرانی (رحمت الله علیه). شخصیت هایی که یکی از یکی دیگر انقلابی تر هستند و به سیاست و حکومت، بیشتر از بن دندان اعتقاد دارند.

ما در بررسی شخصیت افراد این مجموعه در حدی که من پرداختم، از همه این روش ها استفاده کردیم و خود را منحصر در یکی از این روش ها نکردیم.

مقدمه چهاردهم، منابع این بحث را ما می توانیم به چندگونه تقسیم کنیم:

۱. نخستین منبع ما، آثار مستقیم عرفای نجف است. عارفان نجف، گاه در زمینه سیاست و حکومت، آثار مستقیم دارند.

مثل مقالات سید جمال در العروة الوثقی، در آن هجده شماره ای که در پاریس چاپ شد و مانند کتاب تنزیه المله مرحوم نایینی.

۲. کتاب ها و مقالاتی که با همین موضوع با عنوان عام نوشته شده است، مانند کتاب مکتب های عرفانی حوزه های علمیه شیعی در ایران و عراق که در این زمینه به صورت عام بررسی نموده است. کتاب مکتب های عرفانی حوزه های علمیه شیعی در ایران و عراق، توسط جناب آقای جلالی تألیف شده است. من داور این کتاب بودم و از بهترین کتاب های عصر ما می باشد.

۳. کتاب ها یا مقالاتی که درباره همین موضوع، به صورت خاص نگاشته شده است. منظور من از خاص، این است که یک شخص خاص مورد بررسی قرار گرفته باشد. تأثیرگذاری، یعنی بررسی یک شخص خاص، اما به صورت عمومی شخصیت او بررسی شده است.

مقدمه پانزدهم، بررسی این موضوع نسبت به شخصی به صورت اخص که این مقدمه موضوع بحث ما می باشد. این مطلب دقیقاً به چه معنا است؟ یعنی تأثیرگذاری دریافت های عرفانی و شهودی یک شخص در شخصیت سیاسی و نگاه او به سیاست و حکومت.

که متأسفانه در این زمینه خیلی کاری انجام نشده است. در دفتر تبلیغات خراسان رضوی همایشی با همین نگاه به بعضی از عرفا برگزار شد که در آن همایش بنده هم حضور داشتم و شاید این کتاب آقای ملایی را هم

بتوانیم بگوییم همین نگاه اخص را دارد.

مقدمه شانزدهم، اینجا می‌خواهم یک تأسیس اصل کنم و بعد وارد بحث شوم.

اگر گفتیم عرفان، انسان را به اوج تقوا می‌رساند و انسان متقی بصیر است، «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ نُورَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ۗ» «المؤمن بصیر» و انسان متقی فرقان به دست دارد، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا { إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا ۙ ۸. و انسان متقی وظیفه محور است و انسان عارف شجاع است.

به تعبیر ابن سینا در نمط نهم «العارف شجاع و کیف لا وهو بمعزل عن تقيية الموت^۹»، ترسی از مرگ ندارد.

اگر شخصی را در نظر گرفتیم که حقایق را می‌بیند، وظیفه محور است، سلاح تقوا در بر دارد و ترس هم ندارد، طبیعی است علی‌القاعده چنین انسانی باید نگاهش به سیاست و حکومت، نگاهی درست و بر اساس این نگاه، عملکرد او عملکردی درست باشد.

بهترین نمونه‌اش بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران است، درست می‌بیند، درست می‌فهمد، به هنگام عمل می‌کند، درست عمل می‌کند و نمی‌ترسد.

یعنی اگر کسی نگاهش به سیاست غلط بود، یا اگر نگاه درست بود و درست اقدام نکرد، عاملش باید این باشد که یا بترسد و یا نفهمد و یا اینکه بفهمد و طبق فهمش عمل نکند. یعنی یا ضعف علمی و ضعف بصیرت و یا ترس دارد. این امور در مورد یک عارف، بی‌معنا است.

اگر روایت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) «هَجَرَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَبِأَشْرُورِ أَلْيَقِينِ وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ

الْمُتْرَفُونَ^{۱۰}»، درباره چنین انسانی است معنا ندارد بخواهد کج بفهمد، کج حکم کند یا به آنچه می‌فهمد از سر وادادگی، پا پس بکشد، یا بخواهد بترسد و اقدام عملی نکند.

این نکته را به‌عنوان یک تأسیس اصل در نظر گرفتیم. البته این تذکر باید داده شود که چه‌بسا در رویکردهای عملی، ما تفاوت رفتاری ببینیم و این به اعتبار اجتهاد در مسئله است که حالا شرایط را مهیا ببینند یا نبینند، یا به اعتبار این است که کسی در کدام قسمت دارد زندگی می‌کند و با چه شرایطی دارد عمل می‌کند. این منافاتی با اینکه عارف نگاه درست و صحیح و عملکرد درست و صحیح در بحث حکومت و سیاست داشته باشد، ندارد. در اینجا بحث من در مقدمات پایان یافت.

اکنون در مورد ده شخصیت عرفانی که تعدادی از قدما و نیز تعدادی از متأخرین این سلسله هستند و در حیطه بحث ما هستند اشارتی داشته باشم.

سرّ اینکه از قدما و از متأخرین هر دو آورده شد، این است که بگوییم این جریان، مضبوط و محفوظ مانده و وقتی شروع شده متوقف نشده و «خلفاً عن سلفٍ و نسلًا بعد نسل^{۱۱}»، گسترش پیدا کرده است.

این بخش بحث را با آغازگر مهم سلسله‌النور، مرحوم ملا حسینقلی همدانی (رضوان‌الله تعالی علیه) آغاز می‌کنم.

ما نگاه ایشان را به سیاست و حکومت از دو عامل می‌توانیم به‌خوبی کشف کنیم؛ نخستین عامل، پرداختن به مباحث اجتماعی فقه است.

تا به امروز بزرگ‌ترین و دقیق‌ترین تقریر درس خارج کتاب القضاء، تألیف مرحوم ملا حسینقلی همدانی است. باوجوداینکه در عصر ایشان، حکومت اسلامی بر پا نبوده که بگوییم قوه قضاییه‌ای هست و ضرورت اقتضا می‌کند. گر چه درست است که فقها کار قضاوت را هم به دوش می‌کشیدند، ولی پرداختن با این حجم وسیع به بحث کتاب القضاء، بیانگر این نگاه ویژه به مباحث اجتماعی است. من یادم است انقلاب که پیروز شد، فقها داشتند در حوزه قم، کماکان طهارت و صلاة و خمس و... می‌گفتند. یک نهبی از مرحوم امام آمد که: قضا بگوئید، دیات و حدود و قصاص بگوئید. استاد ما مرحوم آیت‌الله شیخ جواد تبریزی درس چهارشنبه‌ها را به کتاب القضاء اختصاص دادند؛ یعنی باقی هفته، همان صلاة یا طهاره - دقیق یادم نیست - بود و فقط چهارشنبه‌ها کتاب القضاء گفته می‌شد و برای ما هم عجیب بود، زیرا اصلاً حاج شیخ جواد تبریزی که کتاب القضاء تدریس می‌کرد، آن فردی نبود که کتاب الطهاره را می‌گفت. یعنی ایشان در کتاب الطهاره واقعاً دید بیضاء نشان می‌دادند و در قضا چنین نبودند.

مرحوم ملا حسینقلی همدانی در آن زمان با بصیرتی که داشتند، می‌دانستند شاگردانشان به مسائل اجتماعی مبتلا

می‌شوند و باید کتاب القضاء را خوب بدانند، پس مفصل کتاب القضاء گفتند. دومین علتی که سبب می‌شود نگاه مرحوم ملا حسینقلی همدانی را به بحث مباحث حکومتی و سیاسی، کشف کنیم، شاگردانی است که از ایشان باقی ماندند. قابل ذکر است که مرحوم ملا حسینقلی همدانی سیصد شاگرد و شاگرد، شاگرد تربیت کرده است.

از این تعداد، چهار نفر مشهور به کمال هستند، یعنی به اینکه انسان کامل شدند. این چهار نفر عبارت‌اند از: میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، آقای سید احمد کربلایی، علامه طهرانی (رحمه الله علیه)، واحد العین بگاء، مرحوم آقای شیخ محمد بهاری و مرحوم سید سعید حبوبی.

مرحوم آقابرگ تهرانی در نقباء البشر و در جای دیگر می‌گوید: «من با شاگردان مرحوم ملا حسینقلی همدانی بودم، اینها هرچه دارند از استادشان دارند ۱۱».

اکنون به شخصیت تعدادی از شاگردان ملا حسینقلی همدانی اشاره‌ای خواهم داشت که عبارت هستند از سید سعید حبوبی، سید عبدالحسین لاری، شیخ باقر همدانی و سید جمال‌الدین اسدآبادی.

بعد از مرحوم ملا حسینقلی همدانی، به سید سعید حبوبی می‌پردازیم.

سید سعید حبوبی در سال ۱۲۶۶ هجری قمری متولد شد و در سال ۱۳۳۳ هجری قمری در ناصریه عراق درگذشت. ایشان شاعر عراق و بطل العراق است که اکنون مجسمه‌اش در ناصریه عراق با همان عبا و عمامه سیادت، وسط میدان اصلی می‌درخشد.

در زمان سید سعید حبوبی ایتالیایی‌ها به لیبی حمله کردند و آنجا را اشغال نمودند. ایشان جنگ با ایتالیایی‌ها را لازم دانستند و فتوای جهاد دادند.

دومین مورد سیاسی سید سعید، زمانی بود که انگلیسی‌ها در جنگ جهانی اول به بصره عراق حمله کردند. مرحوم میرزای دوم فتوای جهاد دادند. مرحوم سید سعید حبوبی، از اولین کسانی بود که در این فتوا جلوداری کرد. علما زیر بیرق وی جمع شدند و ایشان در این جهاد، نود هزار نفر را رهبری کرد. قبل از اینکه حرکت کنند، سید سعید حبوبی در مسجد هندی نجف، سخنرانی آتشینی کردند و تقریباً تمام افرادی را که در نجف بودند، با خودشان به جهاد بردند. آن‌ها به سمت ناصریه و از ناصریه به سمت شعیبیه رفتند.

حکومت عثمانی در اوج درگیری، با اغراض خاصی، پنج هزار سکه، کمک فرستاد؛ ولی مرحوم سید سعید حبوبی فرمودند: نیازی به مال تو نیست، خودم جنگ را اداره می‌کنم.

سپس به بعضی از سران عشایر، نامه‌نگاری کردند و کمک‌های مالی رسید، ولی چون درگیری ادامه پیدا کرد، مجدد نیاز پیدا کردند، پس املاکی را که در عراق داشتند، به رهن دادند، پول رهن را گرفتند و خرج جهاد کردند.

این سبک مدیریت‌ها، تأثیر نفس مرحوم ملا حسینقلی همدانی در سید سعید حبوبی است.

مرحوم سید سعید حبوبی، نخستین کسی بود که در بغداد، به جواز تأسیس مدارس جدید، برای آموزش زبان خارجی فتوا داد.

بعدها مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری می‌خواست در قم مقداری از سهم امام را خرج آموزش زبان انگلیسی به طلاب بکند، بازاری‌های تهران اعتراض کردند که ما به شما پول نمی‌دهیم که طلاب، زبان کفار را یاد بگیرند، در نتیجه مرحوم آقای شیخ عبدالکریم هم از انجام این کار خودداری نمود.

از روشن‌ترین شواهد زندگی سیاسی مرحوم سید سعید حبوبی، هم‌فکری و ارتباط نزدیک ایشان با سید جمال‌الدین اسدآبادی در نجف است.

آن‌قدر مرحوم سید سعید حبوبی در این زمینه‌ها شهرت یافت که وقتی فوت کرد، در رثای او مرثیه‌ها گفتند. شاگرد ایشان، شیخ جواد شبیبی قصیده بلندی ۱۲ سرود با مطلع:

«لواء الدین لفّ فلا جهاد

وباب العلم سدّ فلا جهاد»

می‌گوید با رفتن مرحوم سید سعید حبوبی، پرچم جهاد پایین آمد و درب علم و اجتهاد بسته شد. مطلبی که خیلی شیرین است این قسمت قضیه است که عثمانی‌ها به‌خاطر خیانتی که شد، عقب کشیدند، لشکر شیعه که زیر نظر سید سعید حبوبی در عراق متمرکز بود، ضعیف شد و عشایر هم تحت تأثیر قرار گرفتند. مرحوم سید سعید حبوبی، شاگردشان مرحوم آقای حکیم را فرستادند که از ستاد فرماندهی بپرسند چه باید کرد. به‌خاطر آشوب آن زمان، اسب نبود و اسب نداشتن در آن معرکه، یعنی با جان‌شان بازی کردند. مرحوم سید سعید حبوبی اسبشان را به آقای حکیم دادند و گفتند به ستاد فرماندهی برو. هرچه آقای حکیم گفت: استاد! شما کشته می‌شوی. سید سعید گفت اینکه تو بروی و جواب را بیاوری و به فرماندهان باقیمانده ابلاغ کنی، مهم‌تر از حیات

من است و ايستادند و بدون اسب جنگيدند. از کارهای ديگری که ايشان انجام دادند، اين بود که بخشی از اشعار ناب خودشان را به اشعار حماسی و ترغيب به جهاد اختصاص دادند. ديوان مرحوم سيد سعيد، بارها چاپ شده است. زمانی که لشکر شکست خورد، سيد سعيد حبوبی از غصه اين وضعی که پيش آمده، طبق نقل مرحوم آقابزرگ تهرانی، در مهاجرت به ناصريه، دق کردند و از دنيا رفتند. چنین غيرتی مثال زدنی است. نظير اين مطلب را برای مرحوم آقا شيخ عبدالکريم حائری نیز داریم. مرحوم آقا شيخ عبدالکريم هم ظاهراً در یک جریانی، زمان رضاشاه، در بحث بدحجابی و بی حجابی که رضاشاه در قم کاری کرده بود، نتوانسته بودند تحمل کنند. مرحوم آقابزرگ تهرانی می گویند: «هر چه سيد سعيد حبوبی در اين زمينه‌ها دارد، از مرحوم ملا حسينقلی همدانی و از اين مکتب دارد ۱۳».

نفر سوم، سيد عبدالحسين لاری.

سيد عبدالحسين متولد ۱۲۲۶ هجری قمری هستند و در ۱۳۰۳ هجری قمری فوت کردند. مرقد ايشان در جهرم، مزار است. زمانی که مرحوم لاری در نجف مشغول تحصيل بودند، لاری‌ها از مرحوم ميرزای شيرازی خواستند که یک مجتهد برای آن‌ها بفرستد. مرحوم ميرزای شيرازی فرمودند تأملی کنم و یک فرد برازنده‌ای را برای شما بفرستم. تا اینکه به اين نتیجه رسيدند که مرحوم سيد عبدالحسين لاری را بفرستند. مرحوم لاری، آدم عجیبی است. نخستين کسی است که در ايران در منطقه لار، حکومت اسلامی تشکیل داده است. در متن نوشته‌های ايشان موجود است که به ولايت فقيه و ضرورت تأسيس حکومت اسلامی اعتقاد داشته است. مرحوم لاری تصريح داشت که حکومت طاغوت و محمدعلی شاه قاجار مشروع نیست و همکاری با وی حرام است. بنابراین، عملاً حکومت اسلامی تشکیل داد و دست به هفت اقدام زد:

۱. تشکیل نیروی نظامی و انتظامی.
۲. چاپ و تکثیر تمبر مخصوص با عنوان «پست ملت اسلام».
۳. اجرای قصاص و حدود اسلامی.
۴. اخذ مالیات شرعی از مردم.
۵. اعطای نشان و القاب به سرداران و سران نظامی و مذهبی نهضت.
۶. عدم اعتماد به واکنش دولتمردان و سردمداران سنتی فارس. يعنی اعتنایی به ناراحتی و انتقاد آنان نسبت به فعاليت‌های خودش نمی‌کرد.
۷. احيا و اقامه نماز جمعه و نصب ائمه جمعه.

مرحوم لاری مانند یک حاکم مبسوط الید در اطراف واکناف، امام جمعه نصب می‌کرد. از اقدامات ديگر مرحوم لاری، فتوا به جهاد عليه انگلیسی‌ها است. ايشان به صولت الدوله نوشت: - عين عبارت ايشان است - «من که مجتهد و جانشين پیامبر اسلام هستم، به اين وسیله فتوا می‌دهم که جهاد با اين کفار حربی انگلیسی‌ها واجب است ۱۴» از ديگر اقدامات سيد عبدالحسين لاری، رأی به عدم مشروعیت قرارداد ۱۹۰۷ م بود. قرارداد فوق، میان بریتانیا و روس‌ها منعقد شد و ايران را دوپاره کردند. مرحوم لاری به صراحت اعلام کرد اين قرارداد هیچ‌گونه اعتباری ندارد و بر استرداد تمام زمین‌هایی که استعمارگران انگلیسی و روسی گرفتند تأکید کرد. ايشان در منبرهایش به صراحت از انگلیسی‌ها به ابالیس انگلیس و کفار حربی و از روس‌ها نیز به روس بدتر از مجوس تعبیر می‌نمود. با اینکه همان موقع، روشنفکرها یا به دامن انگلیس و یا به دامن روس می‌گلتيدند. اين که ما در جمهوری اسلامی فریاد زدیم: نه شرقی نه غربی، وامدار شاگردان مرحوم ملا حسينقلی همدانی هستیم.

مرحوم لاری سه رساله سیاسی با عنوان آیات الظالمین، قانون در اتحاد دولت و ملت و نیز قانون مشروطه مشروعه

چاپ کردند.

بانیوس، سفیر انگلیس به صراحت نوشته است، جناب لاری، آغازگر نهضت علیه ما انگلیسی‌ها در جنوب ایران بود.

این تأثیر نفس مرحوم ملا حسینقلی همدانی است که در اینها جوشیده است.

شخصیت چهارم: **شیخ محمدباقر همدانی.**

(شیخ محمدباقر همدانی غیر از شیخ محمد بهاری همدانی است. مرحوم شیخ محمد بهاری همدانی که مشهور هستند، قبرشان در بهار است، ولی مرقد شیخ محمدباقر همدانی در همدان است.)

شیخ محمدباقر همدانی در سال ۱۲۷۵ یا ۷۷ متولد شده‌اند و در سال ۱۳۳۳ وفات نموده‌اند و مرقد ایشان در همدان واقع شده است.

بعد از اینکه مرحوم آقا سید عبدالمجید گروسی فوت کردند، مردم همدان از میرزا خواستند عالمی برای آنها بفرستد. میرزا نیز مرحوم شیخ باقر همدانی را برای این کار نامزد کردند. زمانی که شیخ محمدباقر همدانی آمدند، چنان وارد مسائل سیاسی و اجتماعی شدند که من با خودم فکر می‌کنم، ایشان چطور توانسته باوجود این همه مشغله، شصت جلد کتاب تألیف کند!

استاد ما مرحوم آقای بهجت می‌فرمودند مرحوم آقای شیخ محمدحسین کمپانی شخصیتی بود که اگر کسی به علمش نگاه می‌کرد و مثلاً نه‌ایه‌الدرایه ایشان را می‌دید، می‌گفت ایشان فقط درس خوانده و در عمرش دو رکعت نماز مستحبی به جا نیورده است، ولی اگر به اعمالش نگاه می‌کرد و اینکه ایشان مثلاً هر روز هزار مرتبه سوره قدر و زیارت عاشورا را با صد لعن و صد سلام می‌خوانده است، می‌گفت ایشان وقت مطالعه نداشته و یک خط کتاب نخوانده است.

مرحوم آقا شیخ محمدباقر همدانی نیز چنین بوده و باوجود آن همه فعالیت اجتماعی و سیاسی، شصت جلد کتاب دارد. در اینجا به بخشی از فعالیت‌های ایشان اشاره می‌کنم:

۱. شرکت فعال در نهضت روحانیون عدالت‌خواه تهران در هجرت به قم در سال ۱۳۲۴.

۲. ایجاد جنبش به نفع مشروطه در همدان.

اعتقاد به اینکه مشروطه همان مشروعه است و لذا کتابی هم با عنوان ایضاح الخطاء فی الرد علی الاستبداد در نقد مرحوم شیخ فضل‌الله نوری نوشتند. زیرا مرحوم شیخ فضل‌الله معتقد بودند که مشروطه مشروعه مورد قبول است، ولی ایشان معتقد بودند اصلاً مشروعه در ذات مشروطیت است و این مسئله یک بحث فقهی است.

۳. عضویت در «انجمن ولایتی» و ریاست این انجمن در شعبان ۱۳۲۵.

۴. تشکیل نیروی نظامی بر ضد محمدعلی شاه قاجار.

۵. مرحوم بهبهانی که از سران مشروطه بود، وقتی تبعید شده بود و می‌خواست به طرف عراق برود، مرحوم بهاری می‌خواست با نیروی نظامی اش طی عملیاتی در راه، درگیری ایجاد کند و ایشان را آزاد نماید، ولی مرحوم بهبهانی متوجه شدند و نامه نوشتند: این کار را انجام ندهید، به صلاح نیست و ایشان هم به امر مرحوم بهبهانی از انجام این کار صرف‌نظر کرد.

۶. شرکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی ملی به‌عنوان یکی از پنج مجتهد. لازم به ذکر است که ما طبق قانون، در دوران مشروطیت، مجتهدین خمسه داشتیم که اینها باید داخل در مجلس می‌بودند. علمای نجف در آن زمان، ایشان را به‌عنوان یکی از این پنج نفر نامزد کردند.

۷. ریاست هیئت اتحادیه با عضویت هفتاد تن از علما.

موارد فوق نمونه‌ای از فعالیت‌های مرحوم آقا شیخ محمدباقر همدانی بود.

اگر نگاهی به تألیفات ایشان داشته باشیم عناوینی همچون رد بر نصاری، رد بر منکران امام‌زمان (علیه‌السلام) می‌بینیم که باز هم بر دغدغه‌مندی اجتماعی ایشان دلالت دارد.

آری! اجرای مجدانه احکام شرعی مثل مرحوم لاری در منطقه خودش که علناً حکم شرعی را اجرا می‌کند. نامه‌ها و تلگراف‌هایی که به شاه، وزرا و مسئولین نوشته‌اند و در تاریخ موجود است از اعمال مشعشع اوست.

یکی از کارهایی که جزو شاهکارهای مرحوم همدانی است، مخالفت با سالارالدوله برادر محمدعلی شاه قاجار

است که کردستان را تصرف کرده بود و این باعث شده بود دستور بدهد خانه مرحوم بهاری را با توپ بزنند. چندین هزار نفر از مردم در این خانه حضور پیدا کردند، او هم دید نمی‌تواند این کار را انجام دهد و ترور ایشان، هرچند بار نافرجام ماند.

قصد بنده این است که بگویم ما باید در مصداق، ببینیم عرفان، سلوک، شهود، دریافته‌های عارف چه تأثیری می‌کند.

شخصیت پنجم: سید جمال‌الدین اسدآبادی.

در رابطه با شخصیت سید جمال‌الدین فقط باید این مسئله را بررسی کرد که آیا ایشان اهل عرفان و شهود هم بوده یا خیر؟ چون بحث سياست و حکومت ایشان نیاز به گفتگو ندارد.

در این رابطه فقط به ذکر دو عبارت بسنده می‌کنم. نخستین عبارت از شهید مطهری است، آنجا که می‌فرماید: «بدون تردید سلسله‌جنان نهضت‌های اصلاحی صدساله اخیر سید جمال‌الدین اسدآبادی است. او بود که بیدارسازی را در کشورهای اسلامی آغاز کرد. دردهای اجتماعی مسلمین را با واقع‌بینی خاصی بازگو نموده، راه اصلاح و چاره‌جویی را نشان داد. نهضت سید جمال هم فکری بود و هم اجتماعی. سید جمال در نتیجه تحرک و پویایی هم زمان و جهان خود را شناخت و هم به درد کشورهای اسلامی که داعیه علاج آن‌ها را داشت، دقیقاً آشنا شد. سید جمال مهم‌ترین و مرموزترین درد جامعه اسلامی را استبداد داخلی و استعمار خارجی تشخیص داد ۱۵.»

امروزه دقیقاً درد، همین است. یعنی ما در بحث استبداد داخلی، بن سلمان‌ها را داریم و در بحث استعمار خارجی، جان بولتن‌ها را داریم.

سید جمال با این دو به‌شدت مبارزه کرد و سرانجام هم وی را مسموم کردند و جان خود را از دست داد. مقام معظم رهبری نیز در رابطه با سید جمال‌الدین فرمودند: «سید جمال کسی بود که برای اولین بار بازگشت به اسلام را مطرح کرد. کسی بود که مسئله حاکمیت را و خیزش و بعثت جدید اسلام را اول بار در فضای عالم به وجود آورد. او مطرح‌کننده، به‌وجودآورنده و آغازگر بازگشت به حاکمیت اسلام و نظام اسلام است. این را نمی‌شود دست‌کم گرفت و سید جمال را نمی‌شود با کس دیگری مقایسه کرد. در عالم مبارزات سیاسی، او اولین کسی است که سلطه استعماری را برای مردم مسلمان آن زمان معنا کرد. مبارزات سیاسی سید جمال چیزی است که قابل مقایسه با هیچ یک از مبارزات سیاسی افرادی که حول و حوش کار سید جمال حرکت کردند، نیست ۱۶.»

«سید جمال‌الدین بزرگ، آن مرد اسلام، آن مرد اسلام‌خواه، شجاع، مبارز، بزرگ، بهترین جایی را که برای مبارزات خود توانست پیدا کند مصر بود، بعد هم شاگردان او محمد عبده و دیگران ۱۷.»

در اینجا به ذکر اهداف سید جمال‌الدین می‌پردازم؛

۱. مبارزه شدید و هدفمند با استبداد داخلی.

ما از استبداد داخلی، فقط در حد یک اسم شنیده‌ایم. خدا می‌داند ظلّ السلطان پسر ناصرالدین شاه در اصفهان چه کرد! نقل کرده‌اند که بچه‌ای در جوی آبی افتاد و جلوتر، آسیاب داشت می‌گشت. شخصی در صدد نجات بچه برآمد، ظلّ السلطان نگذاشت و گفت: می‌خواهم ببینم وقتی زیر پره‌های آسیاب می‌رود، آب چه رنگی می‌شود.

یک دختر جوان نمی‌توانست در روز به حمام برود. گماشته‌های ظلّ السلطان، مقابل تمام حمام‌های اصفهان بودند، تا از دخترانی که از حمام بیرون می‌آیند و صورتشان گل‌انداخته و خوشگل می‌شوند، زیباترین و رعناترین را انتخاب کنند و به کاخ ببرند.

جنایاتی کرد که قلم شرم دارد. بعضی از افراد گمان می‌کنند، چون ناصرالدین شاه دو تا شعر برای امام حسین (علیه‌السلام) گفته، آدم خوبی است، درحالی‌که جزو مستبدترین‌ها است. سید جمال مخالف استبداد است، فقط هم نه استبداد داخل ایران، بلکه تمام دول اسلامی.

۲. مبارزه شریف هدفمند با استبداد خارجی.

۳. تأثیرگذاری در بصیرت بخشی در جامعه نخبگانی جهان اسلام.

مثلاً عبده رئیس‌الزهر است. حسن البناء نیز آدم بزرگی است. سید جمال‌الدین روی آن‌ها تأثیر عمیق گذاشته است.

به‌عنوان نمونه ذکر کنم: عرب‌ها خیلی متعصب هستند روی زبان‌شان، من دیدم منبری ایرانی بود، ولی زبان عربی را به‌خوبی کار کرده بود، همین که از لهجه می‌فهمیدند این شخص عرب نیست، پای منبر وی نمی‌نشستند.

سید جمال‌الدین به هفت زبان، مثل زبان مادری صحبت می‌کند که یکی از آن‌ها عربی است. به طوری که اینها اول تشخیص نمی‌دادند ایشان ایرانی و غیرعرب است. چقدر یک انسان بلندهمت باید ابزار را قوی در دست داشته باشد!

سید جمال از سخنوران نمونه عالم است، یعنی اگر بخواهند؛ مثلاً وی را مقایسه کنند، با هیتلر مقایسه می‌کنند که در تاریخ گاه داریم آن قدر در سخنرانی، عالی سخنرانی می‌کرد که گویا درودیوار هم دارد گوش می‌کند.

۴. ارتقا فهم و بصیرت بخشی به توده‌های مسلمان.

۵. تقریب بین المذاهب الاسلامیه به معنای واقعی کلمه.

یعنی هویت خودش را مخفی نگه داشت که بتواند این کار را انجام بدهد. امروزه هنوز بعضی‌ها می‌گویند ایشان افغانی است، با اینکه فامیل‌های ایشان در اسدآباد همدان زندگی می‌کنند. اصلاً معتقد به امت واحده بود و بر همین اساس نیز تلاش می‌کرد.

۶. شناخت صحیح غرب آن زمان به منظور دستیابی به خوبی‌هایش و پرهیز از بدی‌هایش.

۷. اهمیت به فلسفه‌های مضاف.

امروزه طبیعی است که ما درکی از فلسفه‌های مضاف و اهمیت آنها داریم، درحالی که سید جمال‌الدین آن زمان به فلسفه‌های مضاف، مانند فلسفه‌ی تربیه، فلسفه‌ی الصناعت اهمیت می‌داد و در ارتباط با هر یک از این موارد کتاب نوشته است.

بحث سیاست و حکومت در سیره عملی سید جمال کالنار علی المنار است و نیازی به صحبت نیست. مطلبی که باید مشخص شود، این قسمت قضیه است که ایشان اهل عرفان بوده است که البته امروزه این مسئله قابل شک نیست، زیرا نامه‌های سید جمال‌الدین به مرحوم ملا حسینقلی همدانی وجود دارد. به نظر بنده، اگرچند مورد را کنار هم بگذاریم می‌بینیم که شاگردی و استفاده از محضر مرحوم ملا حسینقلی همدانی در زندگی سید جمال مبرهن است و همه تذکره‌نویسان نیز این را نوشته‌اند و بلکه آن‌هایی که دقیق بودند، ایشان را شاگرد رسمی ملا حسینقلی همدانی دانسته‌اند. آن هم شاگردی که دستور و ذکر و اربعین دارد. موارد زیر نیز شاهدهی بر این امر است:

۱. در تقریرات ایشان عباراتی مانند «مرآة العارفين» و «الواردات» که اصطلاحاتی عرفانی است، خودنمایی می‌کند.

۲. هم‌فکری و مؤانست با یکی از ارکان اربعه شاگردان مرحوم ملا حسینقلی همدانی، یعنی مرحوم سید سعید حبوبی در نجف اشرف.

۳. تألیف آثاری در عرفان و فلسفه به نام مرآة العارفين، الواردات القلییه، فلسفه‌ی تربیه، فلسفه‌ی الصناعت و أمثال ذلک.

بنابراین، مضمون تعداد قابل توجهی از کتاب‌های سید جمال‌الدین عرفانی است و ایشان به حکمت، مخصوصاً حکمت ابن سینا مشتهر است.

۴. وجود یک حلقه ارادت پیرامون جناب سید جمال.

میرزا رضای کرمانی که ناصرالدین‌شاه را کشت، یکی از مریدان - مرید به معنای واقعی کلمه در عرفان و تصوف - جناب سید جمال است و چنانچه نقل کرده‌اند سید جمال هم به این کار راضی نبود. اما میرزا رضای کرمانی دید ناصرالدین‌شاه دومرتبه او را دعوت کرد و بی‌اعتنایی کرد و بار دوم با خفت از کشور به ترکیه تبعید نمود، پس رگ غیرتش جوشید، و چون ناصرالدین‌شاه را هم واجب‌القتل می‌دانست، دست به قتل او زد.

محمدحسن امین‌الضرب که در حقیقت، بزرگ مطبوعه کشور ایران در آن زمان است، یکی دیگر از مریدان سید جمال‌الدین است.

اصلاً سید جمال‌الدین یک شخصیت صددرصد کاریزما دارد، یعنی هر کس او را می‌بیند با اولین برخورد شیفته می‌شود و لذا است برای اینکه بتواند مسئولیت خودش را انجام بدهد، ازدواج نکرده و بچه ندارد. ایشان ده‌ها مسافرت به شرق و غرب عالم داشته است.

سید جمال در یکی از نامه‌هایش می‌نویسد: «هیچ چیز برای خودم دست‌وپا نکردم تا بتوانم آزاد باشم.» بنابراین، استناد مرحوم سید جمال به این سلسله‌علیه، قابل شک نیست.

من از متقدمين به همين شخصيت‌ها اکتفا می‌کنم و به متاخرين می‌پردازم.

نخستين شخصيت ما در متاخرين، علامه طباطبایي است.

مرحوم علامه طباطبایي سال ۱۳۲۱ قمری برابر با اسفند ۱۲۸۱ هجری شمسی متولد شدند و در ۱۴۰۲ قمری یعنی آبان ۱۳۶۰ شمسی هم از دنیا رفتند.

مرقد مطهرشان در قم و حرم حضرت معصومه (سلام‌الله‌عليها) است. اول اينکه ايشان به ضرورت تشكيل حکومت اسلامی معتقد هستند. اينکه آقای کديور نويسنده کتاب افتضاح مرجعيت در شيعه، اين کلام را که «اين انقلاب يک شهيد داشت و آن هم اسلام بود»، به علامه طباطبایي نسبت می‌دهد، واقعيت ندارد و کذب محض است. من با آقای کديور ساعت‌ها گفتگو داشتم، فردی است که مصداق کامل اپوزيسيون است.

مرحوم علامه طباطبایي به ضرورت زمينه‌سازي برای اسلامی بودن واقعی حکومت پس از تغيير رژيم شاهنشاهی معتقد هستند. اين جمله از ايشان مشهور است و مکرر به شاگردانشان می‌گفتند که: «تغيير رژيم، از ايجاد حکومت اسلامی به معنای واقعی، ایسر است.» یعنی بر کنار کردن شاه، از تشكيل يک حکومت اسلامی آسان‌تر است. کلام درستی هم هست. مرحوم آقای بروجردي نیز به اين نکته اذعان داشتند. وقتی به آقای بروجردي می‌گفتند: آقا! شاه را بيرون کنید. ايشان می‌گفتند برداشتن اين پسره! - با اين تعبير تحقيرآمیز - پنج دقيقه برای ما کار دارد، ولی بعد از وی چه کسی می‌خواهد بار را بردارد!

مقام معظم رهبری نیز هميشه در سخنرانی‌شان فرمودند: «ما در آغاز راه هستيم.» با وجود اين همه کارهایی که انجام شده، هنوز می‌گویند ما در آغاز راه هستيم! سرّ مطلب هم اين است که اسلام اصیل به گونه‌ای است که... . حالا ما برگرديم خیلی قبل‌تر در خود زمان اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) غور کنیم می‌بينيم حضرت وقتی حکومت را به دست گرفتند فرمودند: «از اسلام چیزی نمانده مگر اسمش. فرمود: «*وَلَيْسَ إِلَّا سَلَامٌ لِّمَنْ أَلْفَرَّوْا مَقْلُوبًا*» مثل فرو مقلوبه است؛ یعنی مثل پوستيني که برعکس شده باشد ۱۸.»

در تاريخ آمده است که اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) خواستند صلوات تراويح را تعطيل کنند، ولی نشد. مردم به طرف خانه اميرالمؤمنين عليه‌السلام حرکت کردند و شعار دادند: «*واسنة عمراه! واسنة عمراه!*» حضرت فرمودند: «*وَاللَّهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي التَّوَافِلِ بِدْعَةٌ فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غَيْرَتُ سُنَّةِ عُمَرَ بْنِ هَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا وَلَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي ۱۹.*»

فرمودند به همان روشی که قبلاً عمل می‌کردید، بمانید.

البته حکومت امام‌زمان (عليه‌السلام) يک استثناست. حکم، داوودی و حکومت، سليمانی (علی نبينا و آله و عليهما السلام) است.

ولی وقتی می‌آييم در ساير حکومت‌ها که حتی در رأس، معصوم است، می‌بينيم به خاطر مشکلات کف جامعه، خیلی به اهداف، نمی‌رسند.

سوم: شرکت در جلسات سياسی اجتماعی علمای تهران.

چهارم: امضای اطلاعیه‌های علما و جامعه مدرسین قم.

امضای مرحوم علامه طباطبایي پای اين اطلاعیه‌های سياسی هست. ايشان پای انقلاب ايستاده بودند.

و پس از انقلاب نیز گسيل شاگردان مرحوم علامه به سمت کارهای اجرایی، با نظر مثبت ايشان بود و خودشان نیز به اين مطلب تصريح نمودند.

دختر علامه طباطبایي نقل می‌کند: وقتی - به نظرم شهيد بهشتی - شهيد شد، ايشان آمدند وسط خانه، عمامه‌شان را برداشتند، عبای خود را انداختند و خیلی با تأثر فرمودند: می‌بینی فلانی! دشمنان، تک، تک بچه‌های مرا دارند می‌کشند.

پنجم: مذاکرات با پروفيسور هانری کربن به منظور شناساندن اسلام اصیل به غرب.

بخشی از اين مذاکرات، مربوط به نگاه دين اسلام به مسئله تشيع به سياست و حکومت است.

ششم: کوتاه کردن دست کمونيست‌ها از کشور با نگارش کتاب اصول فلسفه.

دکتر عمویی که نفر هفتم کمونيست‌ها در دنيا بود، گفته بود: «آقای طباطبایي با نگارش کتاب اصول فلسفه دويست

سال کمونيسم را در ايران عقب انداخت.»

هفتم: پرورش شاگردان انقلابی و تفقد از اينها در مشکلات مبارزات.

مرحوم حاج آقا صدرالدین حائری برای خود من نقل کردند که: «مرا دستگیر کردند و به حدی شکنجه نمودند که زیر شکنجه شبکيه چشم من پاره شد و بينايی ام را از دست دادم، تمام تلاش شکنجه گرها این بود که عکس اندر زگو را به من نشان می دادند، می گفتند از این چه خبر داری؟ من می شناختم؛ ولی نمی خواستم بگویم. یک روز این قدر شکنجه کردند که احتمال می دادم فردا زیر شکنجه زبانم باز بشود، سحر خونین و زخمی در سلول نشسته بودم و فکر می کردم چه کنم؟ بگویم یا نه؟ چون خیلی زیر شکنجه کم آورده بودم. در حال مکاشفه، دیدم علامه طباطبایی گوشه سلول ایستادند، به ایشان عرض حال کردم، چون از ایشان دستور داشتم. به من گفتند: «دست راست را روی قلبت بگذار و سیصد و سیزده بار آیه مبارکه نور را تلاوت کن، درست می شود»، من هم این کار را کردم، صبح بازجو عوض شد و اصلاً روند پرونده تغییر کرد، من هم بعد از مدتی آزاد شدم، آدمم قم خدمت ایشان و تشکر کردم.»

هشتم: نگارش مفصل پیرامون رأی اسلام در مباحث اجتماعی سیاسی و حکومتی، هم به صورت جستار در المیزان و هم به صورت مقاله در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت شیعه.

نهم: تلاش برای کاهش درگیری درون روحانیتی به منظور کمتر آسیب دیدن اتحاد علما علیه دشمنان. ما درون روحانیت، درگیری هایی داشتیم و مرحوم آقای طباطبایی خیلی تلاش کردند و اکنون نامه های ایشان موجود است که در بحث جریان دار التبلیغ، با آقای شریعتمدار و مرحوم امام نامه نگاری و بین آنها وساطت می کنند و واقعاً از جان مایه می گذارند که دوستان از طرف دشمنان، زیاده از حد آسیب نینند.

دهم: خفض جناح. علامه طباطبایی، مؤلف اثری مثل المیزان بودند و کارشان مقاله نویسی نبود، با این وجود، در مجله مکتب اسلام و مجله مکتب تشیع مقاله می دادند.

یازدهم: تلاش برای تأثیرگذاری بر روی نخبگان جامعه.

جمعی از نخبگان جامعه، پیرامون ایشان جمع شده بودند.

دوازدهم: پاسخگویی به سیل سؤالات شیفتگان از همه دنیا.

به قول خود علامه طباطبایی، پس از نگارش المیزان که مشهور شدند، جامعه دان (چمدان) برای ایشان سؤال می آمد، و اینها را جواب می دادند.

سیزدهم: مبارزه با خرافات، تحجر، تعصب منفی، فرق انحرافی و اشخاص واداده عقیدتی.

از ایشان در این موارد سؤال می کردند و ایشان جواب می دادند.

چهاردهم: روشننگری و استقامت در جریان خبیث پیشه وری در تبریز.

مرحوم علامه طباطبایی و برادرشان، مقابل این جریان ایستادند.

پانزدهم: تبدیل شدن به ایدئولوگ انقلاب اسلامی، بی واسطه و با واسطه.

بعضی از اساتید ما که از دنیا رفته اند، به این مطلب تصریح کردند. مقام معظم رهبری نیز تصریح نمودند و گفتند ایشان ایدئولوگ انقلاب اسلامی است.

شانزدهم: تقدیم شهادتی در راستای انقلاب.

داماد علامه طباطبایی یعنی شهید قدوسی و نوه شان شهید شدند.

شخصیت دوم: مرحوم آقای سید محمدحسن الهی تبریزی برادر علامه طباطبایی است.

آقای الهی در سال ۱۲۸۶ هجری شمسی متولد شدند و ۱۳۴۷ هجری شمسی: وفات کردند و مرقد ایشان در قم است.

اولاً آقای الهی به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی معتقد بودند و از خانواده های انقلابیون در تبریز به جد حمایت می نمودند و فرزندشان را در این راه پیش گام کردند.

من در تبریز با آقای سید محمد، پسر مرحوم آقای الهی جلساتی داشتم. به ایشان گفتم شما چقدر دیر ازدواج کردید! گفت: نمی شد ازدواج کنیم، من هر روز زندان بودم. سپس نقل کردند: من که زندان می رفتم، پدرم با مرحوم ادیب العلماء بعد از مدتی می نشستند و اوراد و اذکاری می خواندند و دو سه بار به همین منوال شد که بر اثر اوراد و اذکاری که ایشان می خواندند، ساواک مرا آورد در زندان و با اردنگی بیرون کرد. مرحوم ادیب العلماء اهل علوم غریبه بود و زیر نظر علامه طباطبایی احضار ارواح می کرد.

دوم اينکه مانند مرحوم علامه، در جريان خبيث پيشه‌وري، روشنگري به استقامت مي نمودند. مرحوم آقاي سيد محمدحسن الهي با مرحوم علامه طباطبائي يک تفاوت نگاهی نيز در ارتباط با نوع عملکرد در مورد نظام داشتند.

مرحوم علامه طباطبائي معتقد بودند ما اول بايد نيروسازي، کادرسازي، مبناسازي و نظام‌سازي کنيم که اگر شاه را برداشتيم مشکل پيدا نکنيم.

وليکن مرحوم آقاي سيد محمدحسن الهي معتقد بودند ما بايد فعلاً طاغوت را برداريم، مابقي را خدا بزرگ است و اين اختلاف نظر بين اين دو برادر باقی ماند و هيچ کدام ديگري را قانع نکردند و مرحوم سيد محمدحسن اصلاً از نظر خودشان کوتاه نيامدند و به همين جهت هم آقاي سيد محمد به من فرمودند: اولين مشوق من در اين مسائل مرحوم پدرم بودند.

سومين شخصيت ما از متأخرين، مرحوم شهيد مطهري است. يکي از اتهاماتي که به مرحوم شهيد مطهري زده شده، اين است که ايشان انقلابي نبودند. آقاي لاريجاني داماد شهيد مطهري نقل مي کند که ايشان به خود من گفت که به من اين اتهام را مي زنند که انقلابي نيستم. در اينجا نقش‌هاي ايشان را عرض کنم:

۱. نقش آفريني براي کشاندن مرحوم آيت‌الله بروجردي ره به قم به منظور تقويت حوزه‌هاي جهان تشيع.

قم بعد از مرحوم آقا شيخ عبدالکریم حائري ره ضعيف شده بود. قم گر چه سه عالم بزرگداشت، ولي اينها در عين و داد و صميميت، گاه با هم اختلافاتي داشتند.

مرحوم آقاي مطهري يکي از کسانی بود که نقش آفريني کرد که آقاي بروجردي را از بروجرد به قم بکشاند و بعد از اينکه ايشان در بیمارستان فيروزآبادي تهران عمل کرد، نگذارند به بروجرد برگردد. ايشان مي گفتند اگر اين کار را نکنيم، حوزه نمی تواند در مقابل نظام طاغوت بایستد.

۲. ترويج رهبر راحل پس از احراز صلاحيت ايشان براي مرجعيت و رياست. زماني که مرحوم مطهري شاگرد مرحوم امام شدند، ايشان هنوز شهرت زيادي نداشتند. شهيد مطهري سعی کردند مرحوم امام را سردست بگيرند و بالا ببرند و ترويج کنند، حتی در فقاهت و مرجعيت و اعلميت.

۳. سازماندهی قیام ۱۵ خرداد که در آن قیام، پانزده هزار نفر به شهادت رسیدند.

۴. سخنرانی مهیج علیه شاه در ایام ۱۵ خرداد که منجر شد ايشان ساعت يک‌نيمه شب دستگير و چهل و سه روز زنداني شدند. شهيد مطهري سه بار زندان رفتند و اين زنداني اولشان بود.

۵. عضويت در رهبري هيئت‌هاي مؤتلفه اسلامي با نظارت زير نظر رهبر راحل (رضوان الله تعالی عليه). مؤتلفه بدون شک، در زمان خودش قوی‌ترين و خالص‌ترين حزب اسلامي بود.

۶. تأسيس حسينييه ارشاد به منظور جذب نسل جديد به سمت اسلام و انقلاب که بسياري از جوان‌ها از آنجا از کمونيسم رستند و به سمت اسلام آمدند.

۷. زنداني شدن مجدد در پی صدور اعلاميه‌اي در يک جمع اعانه براي آوارگان فلسطيني در سال ۱۳۴۸ هجري شمسي.

شهيد مطهري با دو نفر ديگر اطلاعیه دادند و شماره حساب اعلام کردند که مردم براي آوارگان فلسطيني پول بریزيد. ساواک اينها را دستگير و زنداني کرد.

۸. شهيد مطهري از حسينييه ارشاد که بریدند، در مسجدالجواد ادامه فعاليت داده و به سخنرانی و روشنگري ادامه دادند که به دستگيري سوم ايشان منجر شد.

۹. مبارزه بی‌امان با کمونيست‌ها و نگارش اصول فلسفه و روش رئاليسم، علل گرايش به ماديگري. مبارزه با اميرحسين آريان‌پور، زنديق بی‌ديني که در دانشگاه خار چشم مرحوم مطهري بود و او را گذاشته بودند که به دانشجو الهيات درس دهد و مرحوم مطهري در مقابل او ايستادند.

۱۰. ممنوع المنبر شدن از سال ۱۳۵۳ تا انقلاب. شهيد مطهري از سال ۱۳۵۳ تا انقلاب ممنوع المنبر بودند.

۱۱. تأسيس جمعيت جامعه روحانيت مبارز تهران. من چون در تهران زندگي كردم، شاهد بودم از مؤثرترين جمعيت‌هاي انقلابي و ديني جامعه روحانيت مبارز بود و ايشان از مؤسسين جامعه روحانيت مبارز است.
۱۲. رياست شوراي انقلاب از زمان تأسيس تا شهادت.
۱۳. مسئوليت كميته استقبال از مرحوم امام خميني (رحمت الله عليه).
۱۴. سفر به پاریس برای اطلاع بی‌واسطه از نظرات رهبری و پیاده‌کردن نظرات معظم له.

اگر چنین شخصیتی با چنین فعالیت‌ها و سوابقی، انقلابی نیست، پس انقلابی به چه کسی اطلاق می‌شود؟ شخصیتی که سه مرتبه زندانی شده و در چند جبهه جنگیده است. آری، ممکن است نسبت به برخی دیگر که حتی تأثیر اجتماعی‌شان در کنش و واکنش، کمتر از شهید مطهری بوده است، کمتر زندان رفته باشند، ولی تأثیری که با آن منبرها و سخنان خود، برای جامعه مهندسين و پزشکان گذاشتند، بسیار قابل توجه است. شهید مطهری فرمودند: «من قلم که به دست گرفتم، هر چه نوشتم، مطابق با نیاز جامعه بوده است، ولو داستان راستان.» و این هنرمندی است.

چهارمین شخصیت مورد مطالعه ما از متأخرین، استاذنا الاعظم مرحوم علامه آیت‌الله طهرانی است. علامه طهرانی (رحمه الله عليه) در سال ۱۳۴۵ هجری قمری متولد و در سال ۱۴۱۶ ارتحال یافتند و در مشهد مقدس دفن شدند.

مرحوم علامه طهرانی (رحمه الله عليه) از عارفانی هستند که نگاه عرفانی و شهودی‌شان در اندیشه سیاسی آن‌ها تأثیر فراوان داشته است.

در کتاب اندیشه سیاسی علامه سید محمدحسین حسینی طهرانی، تألیف آقای ملایی، به اندیشه سیاسی مرحوم علامه پرداخته شده و انصافاً در تألیف این کتاب زحمت کشیده‌اند، من به این بحث نمی‌پردازم. در زندگی پانزده‌ساله‌ای که ما در محضر این بزرگوار داشتیم، ایشان به روش اهل عرفان معتقد بودند، مهم این است کار انجام بشود و اینکه به نام چه کسی باشد اصلاً مهم نیست. همین امر باعث شده که بسیاری از بخش‌های زندگی ایشان که بعد اجتماعی داشته مغفول مانده است.

مثلاً زمانی که ایشان وظیفه فرد مسلمان را نوشتند که تاریخچه مبارزات ایشان است، فرمودند از آنچه که باید می‌گفتیم، تنها یک‌ششم گفتیم و پنج ششم آن باقی مانده است و لذا ایشان مثلاً جریان مجالس تحلیف را آنجا ذکر نکرده‌اند.

ما مجالس تحلیف را از مرحوم حاج آقا صدرالدین حائری شنیدیم که علامه طهرانی (رحمه الله عليه)، افراد ذی‌نفوذ را انتخاب می‌کرده و به خلوتی می‌آوردند و قسم می‌دادند که باید پای نهضت خمینی بایستی. مرحوم دستغیب فرموده بودند این قسم ما را پای این مکتب نگه داشت، چون شکنجه‌ها خیلی شدید بود.

در اینجا بخشی از عبارت جناب آقای ملایی را می‌آورم، ایشان در صفحه ۲۸۱، در خاتمه کتاب نوشتند: «اندیشه سیاسی علامه طهرانی (رحمه الله عليه) از مبانی انسان‌شناختی و هستی‌شناختی صدرایی شروع می‌شود و به سیروسلوك عارفانه ختم می‌گردد. به نظر می‌رسد اندیشه سیاسی وی در قسمت‌های نظری مانند فلسفه سیاسی صدرایی است و در قسمت‌های عملی مانند فقه سیاسی و اخلاق سیاسی، متأثر از عرفان عملی است. با توجه به حضور پررنگ مناسبات عرفان عملی در اخلاق سیاسی و فقه سیاسی علامه طهرانی (رحمه الله عليه) و با توجه به حضور پررنگ عرفان نظری در حکمت متعالیه می‌توان اندیشه سیاسی علامه طهرانی (رحمه الله عليه) را یک قرائت شیعی از عرفان سیاسی دانست؛ بنابراین هرچند می‌توان مدعی شد اندیشه سیاسی علامه طهرانی (رحمه الله عليه) مبنای صدرایی دارد، اما این ادعا مانع از عرفانی خواندن اندیشه سیاسی وی نیست.»

و ما این را به رأی‌العین حس کردیم و مشاهده نمودیم که دقیقاً مبانی عرفانی نظری و عملی این بزرگوار در اندیشه‌های سیاسی‌شان تا حدی نقش داشت که گاه به نظر بعضی افراط می‌آمد. مثلاً من از خود ایشان شنیدم که اگر کسی نیمه‌شب دارد رانندگی می‌کند، به چراغ‌قرمز برسد و چون شخصی و یا پلیسی را ندید، از چراغ‌قرمز عبور کند، فردا باید برود و جریمه آن را به دولت بپردازد، چون حکومت، حکومت اسلام است و قوانین آن لازم‌الاجرا است و نمی‌دانم مرجع تقلیدی داریم که در این حد بخواهد التزام را بگوید یا خیر!

این برمی‌گردد به همان نگاه ایشان که در این کتاب به‌خوبی تبیین شده است. نگاه ایشان در حکومت، نگاه از بالا به پایین است. ایشان معتقدند کار خبرگان کشف است از کسی که در واقع، نماینده حجت ابن‌الحسن (سلام‌الله‌عليه) است. کار خبرگان نصب نیست، بلکه کشف از این است که اعلم امت برای این کار کیست و اگر

خبرگان کشف کرد، حرف و کلام او حجت است.

مرحوم علامه طهرانی (رحمه الله علیه) به بنده فرمودند: اینکه فقها سهم امام و سهم سادات می‌گیرند، چون به اذن فحوا می‌دانند گویا مقام معظم رهبری اجازه داده‌اند، و گر نه تمام مسائل مالی باید به دست حاکم مبسوط الید برسد.

چنین دقت و ریزیابی ای ارزشمند و قابل توجه است.

مرحوم علامه طهرانی (رحمه الله علیه) بعد از انقلاب وارد جریان سیاسی نشدند. من از خود ایشان شنیدم که فرمودند: «من احساس کردم ملت ایران تازه چشم باز کرده و باید اسلام و معارف اسلام را به آنها عرضه کرد.» این تعبیر را در ابتدای کتاب‌الله شناسی خود نیز دارند.

بنابراین، وظیفه خود دیدند که در پشت‌صحنه بنشینند و به تألیف بپردازند و لذا یک عید فطری که خدمت ایشان نماز عید فطر خواندیم، در خطبه بعد از نماز، فرمودند: گاهی خانواده ما می‌آیند به اتاق من و می‌گویند: آقا! ما خسته شدیم، شما خسته نشدید؟! فرمودند آن‌قدر می‌نویسم که دستانم تاول می‌زند. سپس فرمودند: بعضی گمان می‌کنند من بیکار نشسته‌ام، درحالی که من دارم برای انقلاب کار می‌کنم.

ایشان احساس می‌کردند که ما در انقلاب، دو مرحله پیش رفته‌ایم و مرحله سوم مانده است.

یعنی در یک برهه‌ای جوان‌ها با تأکیدات رهبر راحل، از شریعتی به سمت شهید مطهری کشیده شدند. هرچند ما در آثار شهید مطهری از معارف، مباحثی داریم. اما اینها در حدی نبود که بتواند نفس مرحوم امام را که راجع به بحث عرفان تأکید داشتند و همچنین جوان‌ها را اقناع کند.

علامه طهرانی (رحمه الله علیه) در بحث عرفان جلوداری کردند حدود شصت جلد کتاب نوشتند و من یاد دارم که ایشان چشم و کمر و سلامتی خود را روی این کار گذاشتند و برای این کار غیرت کردند. یعنی گاهی فامیل ایشان می‌آمدند؛ ولی ملاقات ایشان با فامیل کوتاه بود و می‌گفتند من وظیفه دارم و باید بنویسم.

بنابراین، مرحوم علامه در آن برهه احساس کردند که در بعد فرهنگی به ایشان نیاز است و لذا در این ساحت شروع به نوشتن نمودند.

و البته از شاگردان ایشان، کم نداشتیم کسانی را که به سمت سیاست و این که وارد مسئولیت‌های اجرایی شوند، روی آوردند. ما در شاگردان علامه طهرانی (رحمه الله علیه)، امام‌جمعه و جانشین امام‌جمعه داشتیم و داریم، دادستان کل سپاه در شیراز داشتیم.

برخی از شاگردان ایشان در جنگ نیز حضور داشتند و تأثیرگذار بودند و اینها با مرحوم علامه مرتبط بودند و ارتباط داشتند. منتها بنای علامه طهرانی (رحمه الله علیه) بر این نبود که مطالب را خیلی علنی کنند. علامه طهرانی (رحمه الله علیه) مثال می‌زدند و می‌گفتند: «در جهان شیعه کتاب‌هایی داریم که از بهترین کتاب‌هاست، درحالی که نویسنده معلوم نیست، مانند: جامع‌الانخبار.»

جد مرحوم علامه طهرانی رحمه الله که داماد مرحوم میرزای بزرگ علی ربیبه است، کتاب نوشته بود؛ ولی به نام ایشان چاپ نشده بود و به نام دیگری است. گویا این مسئله اخلاص ژنتیکی در این بیت از این جهت وجود دارد. لذا است که خیلی بر اینکه بخواهد بحث رسانه برایشان در کار باشد، موافق نبودند.

من خدمت آیت‌الله حسن‌زاده آملی رسیدم ایشان به من فرمودند: «من به فلانی - یعنی علامه طهرانی (رحمه الله علیه) - غبطه می‌خورم، پیرامون ما را گرفته‌اند، از رادیو و تلویزیون می‌آیند، از این مجله و از آن مجله می‌آیند، درحالی که من هم نوشته‌ها دارم، کار دارم. ولی آقای طهرانی در را بسته، فقط آنچه که وظیفه‌اش است دارد انجام می‌دهد.» این را در حقیقت تأیید می‌کردند.

«صَلُّوا عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.

فهرست منابع

۱. صالح، صبحی، شريف رضى، محمد بن حسين، و على بن ابى طالب (ع)، امام اول. ۱۳۶۶-۱۴۰۷. نهج البلاغه (صبحى الصالح). ۱ ج. قم - ايران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۴۹۷.
۲. با اندک تغييری؛ ابوعمر، عمر. ۱۴۱۹-۱۹۹۹. الجهاد و الاجتهاد. ۱ ج. عمان - اردن: دار البيارق، ص ۱۸۰.
۳. با اندک تغييری؛ ابوعمر، عمر. ۱۴۱۹-۱۹۹۹. الجهاد و الاجتهاد. ۱ ج. عمان - اردن: دار البيارق، ص ۱۸۰.
۴. سوره نساء، آيه ۵۹.
۵. جولا يعنى بافنده. لغت نامه دهخدا.
۶. تحف العقول، ۳۵۶.
۷. الكافى، ج ۱، ص ۲۱۸.
۸. سوره انفال، آيه ۲۹.
۹. ابن سينا، حسين بن عبد الله، ملك شاهى، حسن، و ملك شاهى، حسن. ۱۳۹۲. ترجمه و شرح اشارات و تنبيهات ابن سينا. ۲ ج. تهران - ايران: صدا و سيماى جمهورى اسلامى ايران. انتشارات سروش، ج ۱، ص ۴۵۷.
۱۰. صالح، صبحى، شريف رضى، محمد بن حسين، و على بن ابى طالب (ع)، امام اول. ۱۳۶۶-۱۴۰۷. نهج البلاغه (صبحى الصالح). ۱ ج. قم - ايران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۴۹۷.
۱۱. آقابزرگ تهرانى، نقيب البشر، ج ۲، ص ۶۷۶.
۱۲. اعيان الشيعه، ج ۴، ص ۲۸۴.
۱۳. آقابزرگ تهرانى، نقيب البشر، ج دوم، ص ۸۱۶.
۱۴. براى اطلاع بيشتر ر.ك به كنگره بزرگداشت آيت الله سيد عبد الحسين لارى، «مجموعه مقالات»، ج ۱، مجموعه مقالات، ۱۴۱۸.
۱۵. بررسى اجمالى نهضت هاى اسلامى در صد ساله اخير، مرتضى مطهرى، ج ۱، ص ۱۷. نشر صدرا، سال نشر ۱۳۸۹.
۱۶. بخشى از مصاحبه مقام معظم رهبرى با روزنامه جمهورى اسلامى، ۳۰ خرداد ۱۳۶۰.
۱۷. بخشى از سخنان مقام معظم رهبرى، خطبه دوم نماز جمعه، ۱۵ بهمن ماه ۱۳۸۹.
۱۸. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷.
۱۹. الكافى (ط اسلاميه)، ج ۸، ص ۶۲ و ۶۳.